

شرح دعای صنمی قریش

استاد اوجی شیرازی

فاطمیه ۱۴۴۴

جلسه چهارم: تلاش ابلیس برای نابودی امام عصر علیه السلام و هم‌دستی او با سران سقیفه

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولايتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشِعَاعِ أَنْوَارِ الْمَحَبَّةِ الْعُلُويَّةِ وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمَتَمَسِّكِينَ بِالْوِلَايَةِ الْمَرْضُويَةِ الَّذِي فَرَضَ اللهُ مَوَدَّتَهُ عَلَى الْعَرَبِيَّةِ وَالْعَجَمِيَّةِ ثُمَّ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مُبَلِّغِ الرِّسَالَاتِ الْإِلَهِيَّةِ سَيِّدِنَا وَ نَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْقُرَشِيِّ سَيِّمًا أَوَّلَهُمْ مَوْلَانَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ آخِرَهُمْ بَقِيَّةُ اللهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعه و فی کل ساعه، ولياً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتى تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طويلاً.

یا صاحب الزمان!

اگر هنوز شام ما سحر به نور تو نشد / هنوز کوچه‌های ما پر از عبور تو نشد
دلیل فاصله شده گناه بی‌شمار ما / که سینه‌های ما دمی اسیر شور تو نشد
چه انتظار ندبه‌ای که آخر تو سَلات / حوائج دل همه فقط ظهور تو نشد
چقدر پیش چشم‌تان گناه کرده‌ایم و / کسی به فکر غربت دل صبور تو نشد.

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (یس / ۶۰)

خدا را قسم می‌دهیم به آبروی امیرالمومنین که فرج امام زمان را برساند.
سال‌های غیبت‌شان را به ثانیه مبدل بفرماید.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

اللهم انا نسألك بروح علی بن ابیطالب علیه السلام الذی لم یشرک بالله طرفه عین ان تُعَجِّلَ فرج مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر امیر عوالم حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض ادب به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجه و اهلک عدوهم.

امیر عالم حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: تمام حکومت و حکمرانی بر شما، برای من علی بن ابیطالب کم ارزش تر است «مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» از آب بینی بز. الان آب بینی بز را بیاورند، شما چقدر برایش پول می‌دهی؟ پول که نمی‌دهی هیچ، اگر مجانی هم به ما بدهند، قبول نمی‌کنیم. امیرالمومنین فرمودند این قدرت و حکومت ظاهری برای من علی بن ابیطالب، به این اندازه بلکه کمتر از این هم ارزش ندارد.

و فرمودند: اگر تمام زیبایی‌های دنیا، تمام قدرت‌ها، تمام شهوت‌ها، تمام لذت‌ها را برای من بیاورند و طرف دیگری چه باشد؟ «عِرَاقٍ خَنْزِرٍ فِی يَدٍ مَجْذُومٍ» عرق خوک در دست جذامی، برای من علی بن ابیطالب به‌مانند این است.

در ایامی که خلافت را از امیرالمومنین علیه السلام غصب کردند، چه چیزی را از مولا گرفتند؟ آیا آن امامت الهیه را از مولا گرفتند یا آن خلافت ظاهری را گرفتند؟ البته خلافت را ظاهری را گرفتند. امامت الهیه که قابلیت عزل ندارد. کسی نمی‌تواند بگیرد. یعنی ته‌تاش عمر و ابی‌بکر چه کردند؟ خودشان آمدند بر منصب قدرت نشستند، امیرالمومنین را کنار زدند. این منصب قدرت را هم که خود مولا فرمودند برای من به‌مانند آب بینی بز بلکه کم ارزش تر است.

پس شما چرا انقدر سر و صدا می‌کنید؟ انقدر عالم و آدم را به هم می‌دوزید برای اینکه یک چیز کم ارزش به فرموده‌ی خود مولا را از ایشان گرفتند؟ دعوایی بود ۱۴۰۰ سال پیش؛ خود حضرت هم فرمودند که برای من بی‌ارزش است. خلافت ظاهری، غصب شد، گرفته شد، امامت الهیه امیرالمومنین که سر جایش است. پس برای چه انقدر عزاداری می‌کنید؟ بر سر و سینه می‌زنید؟

این شبهه، شبهه‌ی مهمی است و یکی از مهمترین شبهاتی است که در ایام فاطمیه مطرح می‌شود.

پاسخ این شبهه را ۱۴۰۰ سال پیش امیرالمومنین سلام الله علیه آن نیمه شب، در قنوت نماز وترشان، وقتی که دعای صَمی قریش را می‌خواندند، جواب این سوال را دادند که نه تنها فقط خلافت ظاهری را از من گرفتند، بلکه وقتی سران نفاق بر منصب قدرت نشستند، ۷۶ مدل ظلم کردند، که یکی از این ظلم‌ها این بود که «حَرَفَا کِتَابَکَ». اینها قرآن خدا را، کتاب هدایت بشر تا روز قیامت را تحریف کردند. «وَأَبْطَلَا فَرَائِضَکَ» اینها فرائض الهیه را باطل کردند. «وَعَطَّلَا أَحْکَامَکَ» احکام خدا را تعطیل کردند. فقط بحث قدرت و حکومت ظاهری نبود.

الله اکبر! چقدر دقیق امیرالمومنین سلام الله علیه آن موقع، الان را دیدند و پاسخ چه سوالات و شبهاتی را دادند. کنار زدن امیرالمومنین سلام الله علیه به مانند این است که قرآن تحریف شود. «الْحَقَّ سَمَاءُ بِأَرْضِهِ» جای آسمان و زمین عوض شود. همه چیز به هم ریخته شود.

وقتی پاسخ این شبهه را بدهیم، سوال دیگری پیش می آید که فهم عبارات صَنَمی قریش متوقف بر این است که جواب این سوالات را بدانیم. سوال بعد این است که یعنی انقدر جامعه بی در و پیکر بوده است که ابی بکر و عمر سر از تخم درآوردند بگویند ما می خواهیم قرآن را تحریف کنیم، ما می خواهیم حضرت زهرا را بکشیم، می خواهیم دستان امیرالمومنین را ببندیم، جامعه هم راه بدهد که اینها هر کاری که دلشان می خواهد انجام بدهند؟ مگر می شود؟

کسی که چهار سال نفس یک عالمی به او خورده است، تمام زندگی اش عوض می شود. چطور می شود ۲۳ سال، نفس پیغمبر به اصحابشان خورده است، تغییر نکرده باشند؟ چطور می شود که پیغمبر اکرم از همان روزهایی که حضرت زهرا سلام الله علیها به دنیا آمدند، همیشه دستان حضرت زهرا را می بوسیدند، سینه مبارک سیده نساء العالمین را می بوسیدند، می گفتند «فَاطِمَةُ رَوْحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ»، بعد آن اتفاقات در خانه ایشان رخ دهد؟ اصلاً این چیزی که شما می گوئید تخیل است! چطور امکان دارد یک عده بیایند، سران نفاق بعد از شهادت پیغمبر، در طول چند روز، همه چیز را واژگون کنند؟ شما می گوئید غصب خلافت به معنای تحریف کتاب است، به معنای از بین رفتن دین است، باشد؛ اما چطور ممکن است؟

منظومه چینش دعای صَنَمی قریش را ببینید. امیرالمومنین سلام الله علیه چقدر دقیق، این عبارات را کنار هم قرار دادند. قبل از اینکه ۷۶ جرم سقیفه را بشمارند، حضرت چهار تا مقدمه گفتند. فرمودند «صَنَمی قریش» یعنی ای شیعه، بدان کار تبلیغاتی شده است. ماجرای غصب خلافت، یک رخداد نیست. یک پیش آمد نیست. بلکه یک کودتاست که از قبل روی آن برنامه ریزی شده است. چون بت را کسی بخواهد بت کند، باید تبلیغات کند. خود بت که ارزشی ندارد. خودش کاری از دستش بر نمی آید. وقتی حضرت می فرمایند «صَنَمی قریش» یعنی این ماجرا پشت پرده دارد. یعنی این بت فقط خودش عروسک خیمه شب بازی است. باید ببینید پشت این بت چه کسانی بودند که آمدند آن را بزرگ کردند.

کلام مولا معجزه است. سبحان الله! بلافاصله بعد از عبارت «صَنَمی قریش»، می فرمایند «وَجَبَّتْهَا». چه کسانی آمدند اینها را بت کردند؟ حضرت می فرمایند «جَبَّتْهَا». اینها دو کاهن بودند. کار کاهن، ارتباط با اجنه و شیاطین است. پشت پرده صَنَمی قریش، «جَبَّتْهَا» است. اینها با اجنه و کاهنان یهود در ارتباط بودند.

امام عصر سلام الله عليه به سعد بن عبدالله اشعری قمی فرمودند ابی بکر و عمر، برنامه ریزی شده جلو آمدند. وقتی که آن شخص سنی به سعد به عبدالله گفت شما می گوئید ابی بکر و عمر، اسلام شان نفاقی بوده است، اینها وقتی که اظهار اسلام کردند، پیغمبر که زور نداشتند اینها را به زور مسلمان کنند، پس به اختیار خودشان مسلمان شدند. سعد بن عبدالله می گوید من ماندم چه جوابی بدهم. رفتم محضر امام عسکری، دیدم که آقا زاده ی پنج ساله ای روی دامن امام عسکری سلام الله عليه نشستند. حضرت فرمودند سؤالت را از فرزندم و از امامت، مهدی آل الله پیرس. من خواستم سوال پیرسم، حضرت خودشان غنچه لب گشودند و سخن گفتند که سعد بن عبدالله، چرا از همان اول به آنها نگفتی که اسلام اینها نفاقی بود؟ خود خدا در قرآن می فرماید در سوره بقره، این آیه مکی است، یعنی در مکه نازل شد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (بقره/ ۸) کسانی هستند که می گویند ما ایمان آوردیم؛ اینها ایمان نیاوردند. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (بقره/ ۱۰) اینها در دلشان مرض است. چه مرضی؟ مرض نفاق.

بحث امشب خیلی دقیق است. برای اینکه این کودتا و پشت پرده را متوجه شویم، برای اینکه بفهمیم این کودتا از کجا شروع شده است و سر نخ این کودتا دست ما بیاید، باید از چه زمانی شروع کنیم؟ باید از زمانی شروع کنیم که هنوز حضرت آدم خلق نشده است.

خداوند متعال به ملائکه گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ ۳۰) من می خواهم که روی زمین یک خلیفه قرار بدهم. ملائکه گفتند خدایا «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» (بقره/ ۳۰) خدایا می خواهی کسانی را روی زمین بیاوری که اینها خونریزی کنند؟ ظلم و جور کنند؟ امام صادق علیه السلام ذیل این آیه فرمودند که چرا ملائکه اینطور به خدا گفتند؟ چون قبل از اینکه حضرت آدم روی زمین بیاید، کسانی بودند به نام نسناس که در لغت یعنی آدم نما. چهره شان عین انسانها بود، به اینها می گفتند نسناس. ظلم و جور کردند. خونریزی کردند. ملائکه گفتند آیا می خواهی کسی را قرار بدهی که مانند نسناس ها ظلم و جور کند؟ خداوند متعال فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/ ۳۰) جنس اینها با نسناس ها فرق می کند.

وقتی خداوند متعال می خواست نسناس ها را هلاک کند، کسی بین اینها بود که ظاهراً نسناس حسابی بود. اسمش ابلیس بود. ابلیس جزء نسناس هاست. انقدر از ملائکه دل برده بود که ملائکه گفتند خدایا حالا که قرار است همه را هلاک کنی، حیف ابلیس است؛ چقدر عبادت می کند. اجازه بده ما روی زمین برویم و او را همراه خودمان به آسمان بیاوریم. خدا هم که قرار است به عالم و آدم و ملائکه درس بدهد، گفت بروید، او را بیاورید. اینکه گول ظاهر کسی

را نخورید. تا ابلیس به آسمان رسید، دو رکعت نماز خواند. امیرالمومنین سلام الله علیه در خطبه قاصعه فرمودند این دو رکعت نماز، فقط چهار هزار سال طول کشید. سلام نماز را داد، رفت سجده، سجده بعد از نمازش دو هزار سال طول کشید. امیرالمومنین می‌فرمایند شما نمی‌دانید این شش هزار سال از سال‌های زمینی بوده است یا سال‌های ملکوتی.

نماز ابلیس که تمام شد، انقدر توجه ملائکه جلب ابلیس شده بود که داشتند مقدمات فرمانروایی او بر خودشان را فراهم می‌کردند. خداوند متعال اینجا اراده کرد که از ملائکه امتحانی بگیرد؛ گفت ای ملائکه، شما را مورد امتحان قرار می‌دهم و یک نفر بین شما در این امتحان رفوزه خواهد شد. ملائکه آمدند ملتسانه به درگاه ابلیس که ابلیس، تو خیلی مقربی. عبادت‌هایی می‌کنی که ما باید پیش تو لنگ بیاندازیم. تو پیش خدا دعا کن، واسطه شو که آن کسی که در این امتحان رفوزه می‌شود، ما نباشیم. ابلیس بادی در غبغبش انداخت، گفت باشد، دعا می‌کنم شما در این امتحان رفوزه نشوید.

روز امتحان رسید. خدا گفت به آدم سجده کنید. همه سجده کردند، مگر ابلیس. «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ.» (حجر/۳۰ و ۳۱) خداوند متعال گفت ابلیس، چرا سجده نکردی؟ گفت خدایا حساب کردم «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.» (اعراف/۱۲) جنس او از گل است، جنس من از آتش است. من بالاتر از او هستم. خدایا تا روز قیامت در برابر تو سجده می‌کنم، اما از من نخواه که در برابر موجودی که از خاک و گل خلق شده است، سجده کنم.

ندا آمد: ابلیس، «إِنَّمَا أُريدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُريدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُريدُ.» آن مدلی که من می‌گویم باید مرا عبادت کنی، نه آن سبکی که تو دلت می‌خواهد. هرچه چانه زد، خدا گفت راه دیگری ندارد. یا سجده کن، یا اینکه «فَاخْرُجْ مِنْهَا.» (حجر/۳۴) برو بیرون. ابلیس گفت خدایا، کلاه سرم گذاشتی. «رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي» (حجر/۳۹) خدایا، حالا که گولم زدی، «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف/۱۶) می‌روم سر راه مستقیم تو می‌نشینم.

می‌دانی صراط مستقیم که ابلیس می‌خواهد سر راهش بنشیند، چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «يَا زُرَّارَةُ، إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدٌ لَكَ وَلِأَصْحَابِكَ.» ابلیس، فقط با تو و رفقای کار دارد. با کسانی که در خانه ما هستید و سنگ محبت ما را به سینه می‌زنید. «فَأَمَّا الْآخِرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ» به دیگران کاری ندارد. آن کسی که محبت مولا ندارد، شهی که بگذرد از نه سپهر، افسر او / اگر غلام علی نیست، خاک بر سر او. کسی که محبت شاه مردان را ندارد، مجو ز بی پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او، ابلیس کاری با او ندارد.

نکته اول: «لَا تُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف/۱۶) حالا که رفتم سر راهشان نشستم...، نکته دوم: «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» (اعراف/۱۷)

ابلیس رمزی گفت. نقشه‌اش را نگفت. شب جنگ که دشمن نمی‌آید تاکتیکش را بگوید. به حریف نمی‌گوید که من می‌خواهم از کجا به تو حمله کنم. ابلیس هم رمزی گفت خدایا، یک چیزهایی در ذهنم است. من نسناسم. «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ...» خدایا می‌روم در راه محبین علی بن ابیطالب می‌نشینم، از جلو به آنها حمله می‌کنم. از پشت حمله می‌کنم. از راست حمله می‌کنم. از چپ حمله می‌کنم.

امام صادق علیه السلام حرف‌های ابلیس را رمزگشایی کردند. یعنی نقشه ابلیس را نقش بر آب کردند. فرمودند شیعیان، می‌دانید وقتی که ابلیس گفت از جلو حمله می‌کنم، یعنی چطور می‌خواهد به شما حمله کند؟ شما را نسبت به مرگ و قبر و قیامت و نسبت به حساب و کتاب بی‌توجه می‌کند.

اینکه بروم در قبرستان‌ها بچرخم، بینم حال دولتمند و درویش، بینم اگر خانه‌ام پنج هزار متر هم باشد، امشب، فردا شب، پنج سال دیگر، ده سال دیگر، ته‌اش جایم سه متر زیر زمین است. به اندازه‌ای که بتوانم بخوابم. لباسم هم یک کفن است. هیچ فرقی هم با کسی ندارم. آنجاست که می‌گویند «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (اسراء/۱۴) هی به خودم تلنگر بزنم که این خانه، این ماشین، این قدرتی که دارم، ملک طلق من نیست. امروز، فردا، پس فردا، کمترینش مرگ است. خدا هزار بهانه دارد که بتواند همه اینها را از ما در یک چشم به هم زدن بگیرد؛ کما اینکه در طول تاریخ از این اتفاقات زیاد افتاده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند از پشت حمله می‌کند، یعنی چه می‌کند؟ وای! وای! یعنی محبت دنیا را در دل شیعیان می‌اندازد؛ و «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». «محبت دنیا، رأس تمام بلاهاست.

بین عزیزم، داشتن، یک چیز است؛ اما اینکه در قلبم باشد، یک چیز دیگر است. بهترین مرکب زمان برای امام حسن بود، اما راحت انفاق کرده است. بهترین باغ مدینه برای امام حسین بوده است، ولی راحت بخشیده است. اینکه من بینم محبّ امیرالمومنین دارد بال بال می‌زند، عین خیالم نباشد، این نامردی است. این محبت دنیاست! از پشت حمله می‌کند، به این معناست.

«وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ» فرمودند ابلیس که از سمت راست که حمله می‌کند، یعنی شبهاتی در دین شیعیان ما می‌اندازد.

اینکه پیغمبر اکرم فرمودند «أَفِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ..» وای به حال هر مسلمانی که در هفته‌ای که می‌گذرد، یک روزش را برای تفقه در دینش اختصاص ندهد. قدیمی‌ها چی کار می‌کردند؟ جمعه تا جمعه که می‌شد، یک مُلّای دینی خوش اعتقاد می‌آوردند، می‌گفتند برای من و زن و بچه‌های من از اصول دین بگو، از احکام و از معارف بگو. شیطان از سمت راست حمله می‌کند، شبهه می‌اندازد.

«وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» از سمت چپ حمله می‌کند، فرمودند یعنی شیعیان ما را دچار شهوات می‌کند.

حالا چطور این چهار تا کار را انجام می‌دهد؟ فرمودند: «لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ.» (نور/۲۱) چقدر دقیق است قرآن و روایات! امام صادق، بحر حقائق، قرآن ناطق فرمودند که هر گناهی مقدمه‌ی گناه بزرگتر است. و کار شیطان، پله‌ای است. قدم به قدم مرا در مهلکه می‌اندازد.

ماجرای برصیصای عابد را شنیدید. مرحوم شیخ طوسی در تبیان، ذیل سوره حشر این ماجرا را نقل می‌کند. اجمالش را عرض کنم. برصیصا خیلی عابد بود. انقدر عبادت کرده بود که اگر مریض پیش او می‌آوردند، چند روز دعا می‌کرد، حال آن مریض خوب می‌شد. یک خانواده‌ای در شهر بودند، خیلی متشخص بودند. خواهری داشتند که جنون داشت. پیش هر طبیبی می‌بردند، فایده نداشت. گفتند ببریم پیش برصیصای عابد. چند نفر دیگر هم پیش او رفتند، حالشان خوب شده است. خواهر را آوردند. برصیصا گفت او را بگذارید، دعا می‌کنم خوب شود. دعا کرد. دختر خوب شد. شیطان به او القا کرد که به این دختر، تجاوز کن. کرد. دختر آمد بلند شود برود، گفت اگر به برادرانش گفت، چی کار کنم؟ شیطان القا کرد دختر را بکش. کشت. جنازه‌اش را چی کار کنم؟ شیطان القا کرد جنازه‌اش را دفن کن. دفن کرد. صبح، برادرها آمدند. خواهر ما کجاست؟ گفت حال خواهرتان خوب شد، برگشت. همین شیطان به برادرها القا کرد که این اطراف را بکنید، جنازه خواهرتان را پیدا می‌کنید. کردند و جنازه خواهر را پیدا کردند. فهمیدند چه اتفاقی افتاده است. خبر به گوش حاکم رسید. برصیصای عابد را گرفتند که اعدام کنند. دم آخر، شیطان آمد جلوی او گفت اگر می‌خواهی نجات بدهم، باید به من سجده کنی. گفت دست و پایم بسته است، چطور سجده کنم؟ گفت با چشمت هم سجده کنی، قبول است. برصیصا با چشمش به شیطان سجده کرد. بعد هم او را اعدام کردند و یک عمر عبادتش به فنا رفت. یعنی از همان اول که شیطان می‌آمد به او می‌گفت به من سجده کن که سجده نمی‌کرد؛ قدم به قدم! «لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ.» البته از آن طرف هم خداوند متعال، فیض روح القدس را باز مدد فرماید/ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد.

خدا به ابلیس گفت: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» (حجر/۳۴) شیطان خارج شد. از وقتی که خارج شد، کار ابلیس چه بود؟ القا کردن شبهات و شهوات و اغوا کردن. از این طرف هم خداوند متعال کارش این است که نقشه‌های شیطان را نقش بر آب کند.

شبيه ماجرای برصیصا ماجرای دیگری هم هست که در روایات ما آمده است که یک عابدی بود در زمان حضرت عیسی. خیلی عبادت می‌کرد. ابلیس، بچه شیطان‌ها را جمع کرد، گفت من هر کاری که می‌کنم به او نفوذ کنم، نمی‌شود. وسواسِ خناس گفت راهش دست من است. هر کسی را شیطان می‌داند، چطور باید گولش بزند. گفت چی کار می‌کنی؟ گفت او نه با پول اغوا می‌شود، نه با شهوت اغوا می‌شود. من با عبادت او را از راه خدا برمی‌گردانم. به صورت انسانی درآمد. جانمازش را پهن کرد در همان غاری که عابد داشت عبادت می‌کرد. کنار این عابد، نماز و سجده و رکوع و ذکر و دعا و مناجات. طفلک این عابد، تشنه و گرسنه می‌شد، خوابش می‌گرفت، قضای حاجت داشت، می‌رفت دوباره می‌آمد سر عبادتش، می‌دید این بابا هیچ کاری نمی‌کند. فقط عبادت می‌کند. گفت ببخشید، شما چطور فقط عبادت می‌کنی؟ خواب نداری؟ گفت سبحان الله! استغفر الله! حرف زن. دارم ذکر می‌گویم. روز اول، روز دوم، هرچه می‌پرسید، اصلاً جواب او را نمی‌داد. گفت تو را به خدا، به من بگو چطور انقدر عبادت می‌کنی، منم بتوانم عبادت کنم. گفت حقیقتش این است من یک گناهی کردم. هر موقع می‌خواهم بروم بخوابم، خسته شوم، گرسنه و تشنه می‌شوم، یادم به گناه می‌افتد، می‌گویم بگذار عبادت کنم و استغفار کنم. گفت چه گناهی کردی؟ گفت در شهر یک زن بدکاره است. رفتم آن کار را انجام دادم. الان هم پشیمانم. فقط عبادت می‌کنم. اگر تو هم می‌خواهی مثل من عبادت کنی، راهش همین است. گفت احسنت. به شهر آمد، دنبال زن بدکاره. به هر کس می‌رسید، می‌گفت آدرس فلانی را بده. همه گفتند می‌خواهد هدایتش کند. رفت دم خانه زن بدکاره. (خدا بلد است چی کار کند. شیطان از این طرف دارد جان می‌کند، اما دستگاه خدا دارد آرام آرام کار خودش را پیش می‌برد.) عابد آمد دم خانه زن بدکاره، در زد..

(امام زمان، من خود به کار خویشتن، تنها که قادر نیستم / آن رحمت فیاض خود، با قلب من دم‌ساز کن.)

در زد. زن بدکاره آمد در را باز کرد. چی کار داری اینجا؟ گفت آمدم پول بدهم، کارت را کنی. گفت تو این کاره نیستی. به قیافهات نمی‌آید. گفت تو چی کار داری؟ تو پولت را بگیر. گفت درست است من بدکاره‌ی شهر هستم، اما مشتری‌انم را می‌شناسم. تو این کاره نیستی. بگو ببینم برای چی اینجا آمدمی؟ گفت اگر بگویم، آن کاری که باید کنی، می‌کنی؟ گفت آره. گفت قصه ما این است. گفت خاک بر سرت. او شیطان بوده است، آمده تو را به هلاکت بیاندازد. علامتش هم این است الان برگرد به آن غار و کوهی که عبادت می‌کردی، اگر دوباره بود، یعنی من اشتباه می‌کنم. اگر

نمود، می‌فهمی که شیطان بوده است. عابد برگشت. دید هیچ خبری از او نیست. زن بدکاره فردای آن روز مُرد. (شیطان داشت چی کار می‌کرد؟ می‌خواست عابد را گمراه کند. دستگاه خدا می‌خواهد بدکاره را هدایت کند.) فردای آن روز، زن مُرد. خدا به حضرت عیسی گفت یکی از بندگان پاک من، یک زن مومنه‌ی صالحه‌ای از دنیا رفته است. عیسی تو برو بر او نماز بخوان و پیکرش را تشییع کن. عیسی گفت کدام زن که او را نمی‌شناسم؟ گفت عیسی اسمش را شنیدی، می‌شناسی. گفت خدایا این زن بدکاره است. گفت بدکاره بود. دیروز یک مردانگی کرد که من همه گناهان او را بخشیدم.

حالا برگردم سر بحث خودم.

ابلیس گفت خدایا بیرونم کردی، باشد، بیرون می‌روم. جنگ شروع شد. شش هزار سال عبادت کردم، حساب، کتاب کنیم. شش هزار سال عبادت مرا با من حساب کن، بروم. خدا گفت چی می‌خواهی؟ گفت «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (اعراف/۱۴) تا روز قیامت بگذار باشم، یک دمازی از روزگار شیعیان علی دریاورم. خدا گفت باشد، اما نه «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» بلکه «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.» (ص/۸۱) تا چه روزی؟ امام صادق فرمودند: يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، روز ظهور حضرت بقیة الله فی الارضین، حجت بن الحسن العسکری، ارواحنا له افداء است. آن روزی که قرار است ابلیس از بین برود، شمشیر کجش راست کند قامت دین را/ همچون قدم ما را که ز هجر تو خمیدیم.

امام صادق علیه السلام فرمودند دو تا حکومت روی زمین کلید خورد. یک حکومت ابلیس و دیگری حکومت الله. تا روز ظهور امام زمان، حکومت ابلیس است. هر حاکمی هر کجای دنیا که پیدا کنی، دنبال این است که دست و پا بزند، شده یک روز بیشتر حکومتش ادامه داشته باشد. ابلیس هم از این قاعده مستثنا نیست. تمام دست و پایش را دارد می‌زند که حکومت او تداوم داشته باشد. حکومت ابلیس چطور از بین می‌رود؟ با آمدن امام زمان سلام الله علیه! امام زمان کیست؟ پسر پیغمبر آخر الزمان. پس این پیغمبر نباید متولد شود. ابلیس جان می‌کند پیغمبر متولد نشود.

(اینها را دارم می‌گویم، گوش کن، بعد صَنَمی قریش در جانت می‌نشیند. بر جگرت می‌نشیند.)

آدم آمد روی زمین. هابیل و قابیل آمدند. ابلیس نگاه کرد دید پیغمبر از نسل قابیل که نیست، پس از نسل هابیل است. گفت یک دعوا درست می‌کنم قابیل، هابیل را بکشد، کار تمام شود. قابیل، هابیل را کشت. اما خدا نسل پیغمبر را در شیت قرار داده بود.

دارم دعاها را در طول تاریخ می‌گویم. کار ابلیس ادامه پیدا کرد تا حضرت ابراهیم. دید عجب پیغمبری! گفت حتما نسل پیغمبر در صلب حضرت ابراهیم است. چی کار کرد؟ منجیق را چه کسی ساخت؟ چه کسی یاد نمرود داد که حضرت ابراهیم را در منجیق بیاندازد؟ اصلا همه نقشه‌ها برای اوست. مگر چی گیر ابلیس می‌آید حضرت ابراهیم کشته شود؟ این که پیغمبر ما به دنیا نیاید. پیغمبر ما به دنیا نیاید که مهدی آل الله متولد نشود. منجیق را ساختند. حضرت ابراهیم را هم انداختند. اما «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» (انبیا/۶۹) یک طرف دستگاه ابلیس، یک طرف دستگاه خدا.

پانصد سال گذشت. ابلیس دید وای! یک موسایی قرار است بیاید. خب استراق سمع می‌کردند. فهمید قرار است موسی بیاید. اینها در روایات است. به خواب فرعون، رامسس دوم آمد. (آن کسی که غرق شد، منفتح بود. آن کسی که حضرت موسی را در قصرش آورد، رامسس دوم بود.) ابلیس در خواب او آمد، یک چیزی را به تصویر کشید در خوابش که از شام یک آتشی آمده است، تمام قبطیان را (که فرعون هم جزء قبطی‌ها بود) می‌سوزاند. کاهن‌ها گفتند فلان شب یک نطفه منعقد خواهد شد که این نطفه وقتی به دنیا بیاید، بزرگ شود، فرعون و فرعونیان را از بین می‌برد. این کار ابلیس. کاری که از ابلیس برمی‌آید همین است. لذا فرعون گفت فلان شب، تمام مردان را از شهر خارج کنید. فقط زنها در شهر باشند که این نطفه منعقد نشود. اما خدا بلد است چی کار کند. در کاخ خود فرعون، یک آشپز هست به نام عمران. زن عمران دارد از کنار کاخ رد می‌شود، عمران زنش را می‌بیند. زن می‌رود در کاخ، هیچ‌کس هم او را نمی‌بیند. زیر تخت فرعون، نطفه حضرت موسی منعقد می‌شود. نطفه منعقد شد. چی کار کنیم؟ فردا ابلیس القا می‌کند که هر زنی اثر حمل دارد بکشید که بچه سقط شود. این کار ابلیس. کار خدا چیست؟ مادر حضرت موسی اصلا آثار حمل ندارد. اصلا معلوم نیست حامله است. الان هم وقت وضع حمل شده است، فرستاده دنبال دوستش که قابله است، بیا بچه‌ام را به دنیا بیاور. قابله آمد موسی را به دنیا آورد، شیطان به او القا کرد که برو بگو فلانی بچه‌اش به دنیا آمده است، بکشند، به تو جایزه بدهند. این کار ابلیس. کار خدا چی بود؟ تا بچه در بغل قابله افتاد، موسی یک نگاهی به قابله کرد، محبت موسی در دل قابله افتاد، گفت ولش کن؛ نمی‌روم.

مادر موسی نگران است. نگرانی مادر ممکن است کار را خراب کند. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (قصص/۷) سوره قصص را بخوانید. عجیب است. می‌گوید وحی کردیم به مادر موسی که «أَنْ أَرْضِعِيهِ» سه ماه شیر بده. اصلا حضرت موسی هم جیک نمی‌زند. گریه هم نمی‌کند. هیچ‌کس نمی‌فهمد. وقتی شیرش دادی، خیالت راحت شد، «فَأَلْقَاهُ فِي الْيَمِّ». برو او را در نیل بیانداز، دیگر کاری نداشته باش. این کار دستگاه خدا.

حالا حضرت موسی در نیل افتاده است، در تابوت است، فرعون یک دختری دارد به نام آنیسه که برص دارد. همه می‌گویند ما در علم ریاضیات و نجوم دیدیم که تنها داروی دختر تو این است که یک موجودی سر از نیل درمی‌آورد که آب دهانش می‌شود شفای دختر تو. اینها هم از صبح کنار نیل می‌نشینند که این موجود سر در بیاورد. دیدند یک تابوتی بالا آمد. رفتند آوردند، دیدند یک نوزاد در این تابوت است. آب دهانش را روی آنیسه دختر فرعون ریختند، حالش خوب شد. محبت حضرت موسی در دل آسیه و رامسس دوم، فرعون افتاد. حضرت موسی در قصر فرعون رشد کرد.

در سوره قصص می‌گوید وقتی حضرت موسی به سن بلوغ رسید، آمد بین آن قبطی و سبطی که دعوا شده بود «فَوَكَزَهُ مُوسَى» (قصص/۱۵) موسی مشت زد و طرف مُرد. بعد می‌گوید حضرت موسی گفت: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.» (قصص/۱۵) دیدم مترجمینی که قرآن را ترجمه کردند، اینطور نوشتند که مشت زدن حضرت موسی شیطانی بود. زبانم لال، پیغمبر خدا معصوم است. «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» یعنی چی؟ امام صادق فرمودند یعنی اصل دعوا را شیطان درست کرده بود که موسی را لو بدهد؛ که موسی اعدام شود. شیطان اینجا کار کرد. الان شیطان پیروز شد. جلسه برقرار شد که موسی باید اعدام شود. حالا کار خدا چیست؟ حزقیل، در دستگاه فرعون، مومن آل فرعون، به موسی خبر می‌دهد که «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ.» (قصص/۲۱) یعنی همین‌طور دعوا ادامه دارد.

دعوا سر چیست؟ دعوا فقط سر این است که الان ابلیس فکر می‌کند پیغمبر ما در نسل موسی است. با اینکه اصلا نسل پیغمبر در بنی اسرائیل نیست. در بنی اسماعیل است. اما همه دست و پاها را دارد می‌زند که پیغمبر ما به دنیا نیاید؛ که ظهور امام زمان اتفاق نیفتد.

همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که عبدالله با آمنه سلام الله علیهما ازدواج می‌کنند. ابلیس پدر پیغمبر را پیدا می‌کند که او پدر پیغمبر آخر الزمان است. حالا سالها دست و پا زده است. به یهود القا می‌کند که این پدر پیغمبر آخر الزمان است. می‌آیند پدر پیغمبر را می‌کشند، اما دیر می‌کشند. نور پیغمبر از صلب عبدالله به رحم مبارک حضرت آمنه سلام الله علیها منتقل شده است.

حتما شنیدید که وقتی پیغمبر اکرم به دنیا آمدند، چه کسی به او شیر داد؟ حلیمه سعدیه به پیغمبر شیر داد. چرا حلیمه به ایشان شیر داد؟ از بچگی به ما گفتند رسم بود بچه را دست دایه می‌دادند. حالا چرا حلیمه بیرون مکه بوده است؟ خب می‌دادند یک زنی که در شهر مکه باشد. این همه زن بود. چرا بیرون شهر مکه بگذارند؟ در قبیله هوازن، که هی بروند و بیایند. چه کاری است؟ به ما گفتند رسم بوده است که بیرون شهر می‌فرستادند که بچه خوب بار بیاید. یک

سوال، حضرت حمزه چهل روز بعد از پیغمبر به دنیا آمد. اگر رسم بود، چرا حمزه را بیرون شهر نفرستادند؟ چرا پیغمبر را فرستادند؟ رازش چیز دیگری است. در روایات آمده هدی علیهم صلوات الله، موشکافانه برای ما گفتند که حضرت عبدالمطلب سلام الله علیه برای اینکه پیغمبر اکرم، جان رسول خدا از شیطان و از یهود در امان باشد، از همان بدو تولد، رسول خدا را مخفیانه از شهر خارج کرد.

سوال دیگر اینکه اگر قرار است حلیمه سعدیه شیر بدهد، خب چقدر شیر می دهند؟ دو سال. چرا تا پنج سالگی پیغمبر دست حلیمه بود؟ چون پیغمبر پنهانی زندگی می کرد. چون رسول خدا در پرده غیبت بود. چون شیطان تمام تلاشش را دارد می کند که رسول خدا کشته شود.

(اینها را خوب عنایت کنید، بعد صَنَمی قریش برای یک چیز دیگر می شود.)

تا پنج سالگی رسول خدا دست حلیمه سعدیه در قبیله هَوازَن بود. یک یهودی کتاب به دست می آید بین بچه ها نگاه می کند. یکی از بچه ها توجهش را جلب می کند. هی ورق می زند، هی به این بچه نگاه می کند، می گوید هذا والله، رسول الله. به خدا این بچه همان پیغمبر است. خنجر را برمی دارد، به پیغمبر اکرم حمله می کند. در پنج سالگی چنان با خنجر به رسول خدا می زند، پیغمبر روی زمین می افتند. خون جاری می شود. یهودی فرار می کند. حلیمه سعدیه می رسد، وای امانت مردم! چه کنم؟ خبر به حضرت عبدالمطلب می رسد. می فهمد که جای رسول خدا لو رفته است. پیغمبر را برمی گرداند به مادرش حضرت آمنه می سپارد. واقعا حضرت آمنه چه مجاهدتی کردند. مادر چطور حاضر می شود بچه اش، پاره تنش از او پنج سال دور باشد؟ به مادر پیغمبر توسل کنید. دست به دامن مادر رسول خدا شوید. ببینید چه می کند.

حضرت عبدالمطلب به آمنه می گوید از شهر خارج شو. کجا؟ جناب آمنه سلام الله علیها اهل مدینه بوده است. می روند شهر خودشان، مدینه. یک مدتی می گذرد، دوباره یهودی ها جای رسول خدا را پیدا می کنند. رسول خدا دوباره به مکه برمی گردند.

تا چهل سالگی پیغمبر اکرم این تعقیب و گریزها ادامه داشت. حتی در سفر تجاری، حتی با حضرت خدیجه، همه اینها تحت الشعاع همین تعقیب و گریزهاست. تا جان رسول خدا حفظ شده است و به چهل سالگی رسیده اند. بعثت رسول خدا شد. شیطان باید چی کار کند؟ آن چیزی که نباید می شد، شد. الان باید کاری کند که فقط مهدی به دنیا نیاید. فقط فرج حاصل نشود، که حکومت او با فرج منجی عالم بشریت پایان پیدا می کند. چه کار کرد؟ در ماجرای لیلۃ المبیت

چه کسی پیشنهاد داد که چهل نفر شوید، بروید پیغمبر را بکشید؟ می‌گوید دیدیم یک پیرمرد ریش سفید آمد، هیچ‌کس او را نمی‌شناخت. امام صادق فرمودند ابلیس این پیشنهاد را داد. اصلاً ابلیس دنبال کشتن پیغمبر است. ابلیس دنبال این است که رسول خدا کشته شود.

پیغمبر اکرم رفتند مدینه. گزینه نظامی شروع شد. جنگ بدر و احد و خندق و خیبر. خدا یک آیه نازل کرد: «كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» (احزاب/۲۵) ابلیس انقدر دست و پا نزن. انقدر بالا و پایین نپر. خدا یک کاری کرده است هیچ کدام از این جنگها، هیچ آسیبی به مومنین و رسول خدا نمی‌رساند. پرسیدند چطور جنگها آسیبی نمی‌رساند؟ پیغمبر فرمودند «كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِعَلَى بْنِ أَبِيطَالِبٍ». من یک علی دارم که عین پروانه دور من است. آن موقع که پنج سالم بود، کف بیابان در هوا زن نتوانستید کاری کنید. الان من یک علی دارم که عین پروانه دور من می‌چرخد. الان که دیگر کسی دستش به من نمی‌رسد.

گزینه ابلیس بعد از این آیه عوض شد. گزینه نظامی کنار رفت. الان باید یک روش دیگر پی بگیرد. دیگر پیغمبر به دنیا آمدند، نسل رسول خدا هم شروع شد. ما باید یک کار دیگر کنیم که غیبت طولانی شود. چه کنیم؟ باید برخی از افراد منافق را به صورت مسلمان بفرستیم بین مسلمانها، بین صحابه پیغمبر نفوذ کنند که وقتی پیغمبر اکرم از دنیا رفتند، مسیر اسلام را برگردانند. «وَجَعَلْنَا إِيْنَامَكَ».

اینکه امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند صَمَى قُرَيْشٍ، جَبْتِيْهَا، طَاغُوْتِيْهَا، اِفْكِيْهَا، وَ اِبْتِيْهَا، این ۷۶ جرم، اینطور نبود که اینها صبح از خواب بیدار شدند، دیدند پیغمبر از دنیا رفتند، بگویند بیایید برویم حق او را غصب کنیم. تا آدم آمده بوده است، از اول خلقت، شیطان دارد دست و پا می‌زند برای این مطلب.

حالا این منافقین را فرستادند. اما مگر پیغمبر اکرم، اصحاب نداشتند؟ انقدر بی در و پیکر بود؟ حالا اصلاً این دو نفر نه، ده نفر، بیست نفر، منافق باشند. خب اصحاب رسول خدا چی؟ عزیز من، الان آدمها چطوری هستند؟ قدیم هم اینطور بودند. امیرالمومنین فرمودند مردم سه دسته هستند: یا عالم هستند، یا مُتَعَلِّم هستند، یا «هَمَجٌ رَّعَاغٌ يَّمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيْحٍ». یعنی اگر عالم نشوی، اگر مُتَعَلِّم نشوی، دنبال فهم دقیق دینت نباشی، با هر بادی که می‌آید این طرف و آن طرف می‌شوی. در همین دور و بر خودمان، چهل، پنجاه سال گذشته تا به الان نگاه کن. اگر دنبال خط و مشی و مرام اهل بیت نباشی، زیر این پرچم و زیر آن پرچم رفتی. اصحاب رسول خدا هم همین بودند دیگر.

آخرین آیه که نازل شده است، سوره مائده است. خیلی عجیب است. خدا می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای مومنین «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» (مائده/۹۰) اجتناب کنید از چی؟ خمر و میسر را می‌گوییم عرق می‌خوردند و قمار می‌کردند. اما أَنْصَاب چیست؟ چوبی که کنار بت می‌گذاشتند. می‌گوید از این اجتناب کنید. یعنی تا سال آخر پیغمبر، مومنین، یعنی کسانی که دور و بر پیغمبر بودند، هنوز رسوم جاهلیت و بت در خانه‌شان بوده است.

اینها را دارم می‌گویم که صمنی قریش را بفهمیم، که جرم‌های ابی‌بکر و عمر را بفهمیم، که بستر را بفهمیم، که عمر در چه فضایی این جنایت را کرد.

سوره جمعه را بخوانید، ببینید پیغمبر روی منبر دارند حرف می‌زنند، «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا» (جمعه/۱۱) باورتان می‌شود؟ پیغمبر دارند صحبت می‌کنند، طرف رد می‌شود، دمپایی می‌فروشد، نان خشک می‌فروشد، مسجد خالی می‌شود! پیغمبر می‌بینند هیچ‌کس نیست! سر یک خرید و فروش، پیغمبر را رها کردند.

دارم فضا را عرض می‌کنم که وقتی شب شهادت حضرت زهرا گفتم رفتند در خانه حضرت، فحاشی کردند، هیچ نامردی جلو نیامد، دفاع کند، هیچ‌کس جلو نیامد، سینه‌اش را سپر کند، بدانید چه آدم‌هایی بودند. و من اینطور نباشم. من برای امام زمانم جوش بزنم. برای تنهایی او حرص بخورم. به والله من در بطن مادر بودم، خدا رزق مرا رساند. شیر در سینه مادر برایم قرار داد. او می‌رساند. اما درد این است که امروز امام زمان من «أَبْرَضُوى أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُوى.» «چقدر سوختم صبح جمعه؟ «عَزِيزٌ عَلَى أَنْ أَرَى الْخُلُقَ وَلَا تُرى» سخت باشد برای من که بچه‌ام را می‌بینم، کیف می‌کنم، بگویم وای، امام زمانم را نمی‌بینم.

چطور فضایی بوده است؟ اینها سر قبله با پیغمبر دعوا می‌کردند چرا این قبله باشد، چرا آن قبله نباشد. حضرت پسر دار نشدند، دعوا کردند. پسر دار شدند، اینها به پیغمبر تهمت زدند. به همسر پیغمبر تهمت زدند. اینها چه مسلمان‌های نامردی بودند. کجا پیغمبر فرمودند «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَيْنَهُمْ إِقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ؟» این دروغ است.

بروید کتاب‌های تاریخ جاهلیت را ببینید. این بدبخت، بیچاره‌هایی که تا دیروز انقدر بدبخت بودند، سبک لباس پوشیدن، سبک قضای حاجت کردن، سبک ازدواج کردن، اصلاً همه چیزشان از حیوانات پست‌تر بود. بعد پیغمبر آمدند پول‌شان دادند، عزت‌شان دادند، پاکی بهشان دادند، بیست و سه سال پیغمبر زحمت کشیدند. سوره احزاب آمده است، سالهای آخر، پیغمبر گفتند مسلمان‌ها، دستور جدید آمده است. به جای اینکه همه مشتاق باشند، تا پیغمبر گفتند دستور

جدید آمده است، نصف مسجد رفت! پیغمبر گفتند بیاید، با مالتان کار ندارم. یک عده برگشتند. گفتند با جانتان هم کار ندارم. یک عده دیگر آمدند، نشستند. گفتند یا رسول الله، چه دستوری است که نه با مال ما کار دارد و نه با جان ما کار دارد؟ پیغمبر فرمودند «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». (شوری/۲۳) با دلتان کار دارم. هیچ چیز از شما نمی‌خواهم. بیست و سه سال زجرتان را کشیدم، بیست و سه سال سنگم زدید، تهمت زدید، فحش به من دادید، ساحر گفتید، کذاب گفتید، خواب و خوراک را از من گرفتید، همه چیزم را از من گرفتید، اما یک چیز از شما می‌خواهم. فقط فاطمه‌ام را دوست داشته باشید. او را اذیت نکنید.

خیلی فاطمه‌اش را دوست داشتند! این شب و روزها حال فاطمه‌اش این است: «مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ». باورتان می‌شود؟ یعنی این بانو همیشه بعد از پدرش.. به قرآن، کسی در سن هجده سالگی پهلوی نمی‌گیرد/ کسی در خانه‌اش از شوهر خود، رو نمی‌گیرد/ جوان، وقت نشستن از کسی یاری نمی‌خواهد/ و تا برخاست، دست خویش بر زانو نمی‌گیرد.

ای پیشرفها، کار حضرت زهرا به اینجا رسیده است: «مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ!» بیاید هر شب بسوزیم «بَاكِیَةِ الْعَيْنِ» چشم‌های مادرمان گریان است.

سوال این است: چرا «مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ» سرتان را بستید بانو؟ «مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ» جگر آتش گرفته؟

این عبارت را برای یک بانویی که چهار تا بچه قد و نیم قد توی خانه دارد، تصور کن که جلوی چشم بچه‌ها «یُعْشَى عَلَیْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ». هی مادر زمین می‌خورد، غش می‌کند، هی به هوش می‌آید.

یا عقيلة بنی هاشم، یا زینب کبری، اینجا مادر، جلوی شما زمین خورد، جگر شما آتش گرفت، چند سالی گذشت.. ایستادی بالای یک بلندی، دیدی حسین...

شب جمعه است. الان، نشسته فاطمه پایین پای شش گوشه/ هنوز زمزمه دارد که تشنه‌ای پسرم؟

اللهم عجل لولیک الفرج